

وارد شده و بمبادی اسمعیلیه را چنانچه از دماغ
فکوری چون او سزاوار بود فرا گرفت و برای
نشر دعوت اسمعیلیه بسایران مراجعت نمود و
در خراسان شروع بکار کرد و ابتداء در نواحی
دیلم . قلعه رودبار را در حیظه تصرف آورد و از
آن پس قلعه الموت (۱) را گرفته و آنجا را
حصن حصین خویش قرار داد و دولتی در آنجا
تاسیس کرد که در حدود ۱۷۷ سال دوام
یافت و هشت نفر از اولاد وی در آنجا

(۱) سال ورود حسن بقلعه الموت ۴۸۳

است و مطابق حساب جمل الموت [اشیاء عقب]]

۴۸۳ و سال تصرف قلعه مزبور است .

حکومت کردند (۱)

مبانی تعلیمات حسن

۱ - دعوت برای تعیین امام صادق قائم
در هر زمان و تنها امتیازی که فیما بین فرقه ناجیه
و سائر فرق هست در اینست که آنها را امامی
معین است و دیگران امامی ندارند ب - برای
معرفت خدا باید موازین عقلی را بکار برد و باید
تعلیمات معلم صادق را مورد توجه قرار داد .

[۱] - خن بس از مراجعت از شام یعنی
در سال ۴۷۷ تا بس دولت کرد که تا روز
یکشنبه اول ذی قعدة ۶۵۴ دوام یافت و چنانکه
میدانیم در این سال آخرین پادشاه اسمعیلیه خور
شاه قبول اطاعت علا کورا نمود و بدین ترتیب
دوره اقتدار این طائفه خاتمه پذیرفت

ج - مردم از لحاظ تعلیمات معلم صادق
بدو فرقه تقسیم میشوند یکدسته را عقیده بر این
است که برای معرفت خدا باید از معلم صادق
یاری جست و تعیین و تشخیص آن و همچنین
قبول تعلیمات او را واجب بینند و دسته دوم
میگویند علم را از معلم و غیر معلم توان اخذ
کرد ، ولی حق با دسته اول است و رئیس آنها
بایستی رئیس محققین باشد - بواسطه احتیاج
بمعرفت امام فائز میثوبیم و بوسیله وی مقدار
احتیاج را تشخیص میدهیم . در عالم حقی و
باطلی وجود دارد و علامت حق وحدت
و علامت باطل کثرت است و وحدت در اثر
تعلیم و کثرت در اثر رأی پیدا میشود و تعلیم
با جماعت است و جماعت با امام میباشد .
(د) توحید متضمن توحید و نبوت هر

دو میباشد و ایتدو با یکدیگر توحید توانند بود
 و نبوت متضمن نبوت و امامت می باشد تا بتواند
 نبوت بشود . و حسن صباح عوام را از خواص
 باز میداشت و همچنین خواص از مطالعه کتب
 متقدمین منع میکرد . مگر آنکه کیفیت حال
 را بتواند شناخت (۱) و امام راتب بر طبق تقسیم
 حسن صباح بهفت مرتبه بالغ میشد و در واقع
 همان مراتبی بوده که در (دارالحکمه) مصر
 معمول بوده که عبارت از رئیس . دعوات .
 رسل . رفاق . فدائیهها . مبتدیهها و عامه
 ها باشند .

[۱] شهرستانی درمال وینهل در صحنجات
 ۱۴۷ - ۱۵۲ این قسمت را نقل میکند و میگوید
 این فصول فارسی بوده ■ او عربی آنها را
 ترجمه کرده است

نتیجه تعلیمات وی

چون اساس و بنیاد تعلیمات بر اطاعت محض (یا باصطلاح حسن صباح اخذ علم از معلم صادق و امام زمان یا بقول ناصر و خسرو اطاعت بی چون و چرا بود) نباید تعجب کرد هرگاه فلان فدائی در مقابل رسول ملک‌شاه که حسن را باطاعت خویش میخواند بفرمان وی خنجر بسینه خود زند یا دیگری خود را از بام قلعه براندازد چون وقتی حسن صباح حق را عبارت از وحدت میداند و باطل را کثرت و طریق وصول بوحدت را هم تعلیم میداند و تعلیم را نیز باید از معلم صادق فرا گرفت و هر چه امام زمان میگوید بی چون و چرا باید پذیرفت بدیهی است بایک چنین عقیده یک دسته فدائی برای خود تربیت

خواهد کرد و این دسته نیروی خطرناکی خواهند گردید چنانکه همینطور شد و تاریخ چیزهای وحشت انگیزی از جنایات آنها میدهد که چگونه امر اوروسائی که مخالف آنها بودند برانداختند و از هیچگونه قساوت خودداری نکردند وجود این دسته با چنین عقیده و روحیه نیروی بزرگی بود چون آنچه امروز در نیروی نظامی بقوای روحی از آن تعبیر میشود آنها بعد کمال واجد بودند و ازین نظر قسمت اعظم جریان حوادث بدست آنها بود حالا خوب میتوانید متوجه شوید وقتی خیم با آن فکر آزاد این اوضاع را چنانکه هست می بیند و زبونی و بیچارگی مردم را مشاهده مینماید و متوجه میشود در زیر پرده دین چه مبادی و اصولی تبلیغ میشود حق ندارد بگوید.

افيقوا افيقوا ياغواة فانما - دياناتكم مكر
 من القدماء - اراد وابهها جمع العظام وادرکوا و
 ماتوا و مادامت سنة اللئماء خلاصه معنی اینست ،
 « مردم بهوش آئید و بنگرید دیانت های شما بجز
 مگری نیست که پیشینیان نموده اند آنها باین
 وسیله بجمع مال کوشیدند بمقصد خود رسیدند
 و مردند ولی روش ناپسند آنها باقی ماند ،

باب سوم

عصر خیام از جنبه علمی

نه تنها عصر خیام از جنبه سیاسی قبل
 توجه است بلکه از لحاظ علمی هم باید آن را
 معتبر دانست چه در این عصر غیر از مدارس نظامیه
 که خواجه نظام الملک در بغداد ، نیشابور ، و
 صفهان و طوس و سائر شهرها تاسیس کرده مدارس

دیگری مثل مدرسه بیهقی (که بیهقی در ۴۵۰
 آنرا تاسیس کرد) (و مدرسه سعیدیه که آنرا
 نصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی
 بوجود آورد) (و مدرسه که اسمعیل استرآبادی
 صوفی واعظ تاسیس کرد) مدارس دیگری هم
 وجود داشت .

(۲) ولی مدارس نظامیه خصوصاً مدرسه

بغداد بقدری اهمیت پیدا کرد که شهرت سائر
 مدارس را تحت الشعاع قرار داد و حدیث اشتمال بر
 عالم اسلامی را فرا گرفت این مدرسه را خواجه
 نظام الملک بسال ۵۵۷ بنا نهاد و بسال ۵۵۹
 آنرا رسماً افتتاح کرد و مدرسین آنرا از جمله
 علماء عصر انتخاب کرد مثل اسحق شیرازی و

(۱) ان خبکان (ج ۱ ص ۴۸۲)

(۲) التوطی (ج ۲ ص ۱۰۴)

وجود این کتب اهمیت و نفوذ باطنیه را می‌رساند و بما می‌فهماند تا چه پایه تعلیمات آنها در مردم تأثیر داشته است و بعلاوه این نکته را می‌رساند که آن عصر دوره رکود و جمود نبوده و در هر صورت میدان بحث تحقیق برای ارباب فکر و خداوندان قریحه از هر طرف باز بوده است چون از آن عصر عده زیادی را می‌شناسم که در شعر و انشاء ، لغت ، تاریخ ، جغرافی ، طب سیاست و فنون اداری و غیره سرآمد بوده و آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته اند چنانچه غزالی مثلا از علماء مشهور آن عصر میباشد و عصور بعد از وی میباشد .

خلاصه عصر عمر خیام از جنبه علمی از عصور مهم بشمار می‌آید چون همانگونه که

قبلانیز یان اشاره کردیم کتب فلسفی یونان
 همچون تألیفات ارسطو و افلاطون و زنون و
 اپیکور و فیثاغورث و کتب علمی مثل کتاب
 اقلیدس و بطلمیوس و جالینوس و غیره عربی
 ترجمه و تمام آن ها مورد بحث و تدقیق بود
 و از همه مهمتر پیدایش و نشو و نمای علم کلام
 بود که در نتیجه انس و الفت علماء بافکار فلسفی
 ظهور یافته و رو بمدارج کمال میرفت همانگونه
 که اختلاف نظریات فلسفی مدارس چهارگانه
 معروف یونان (مشائی ها رواقی ها اشراقیان
 اپیکوری ها) را بوجود آورده بود در علم کلام
 هم اختلافی شدید میان اشعری ها حنبلی ها
 معتزلی ها جبری ها پدید آمده و آراء فرقه
 باطنیه شیوع یافته بود از يك طرف جمعیت

اخوان الصفا ۱ رسالات فلسفی معروف خود را
انتشار میدادند و از طرف دیگر طرفداران فرق
مختلفه هر يك برای اثبات طریقه خویش ورد
طرق دیگریبه نشر کتب و رسالات میپرداختند
غزالی تهافت الفلاسفه را مینوشت و آراء فیلسوفان
را مورد طنز قرار میداد و اسمعیلی ها و مخالفین
آنها سرگرم جدال بودند شهرستانی ملل و نحل
را نوشته و در راه و روش ادیان بحث مینمود
و شیخ ابواسحاق در المذهب فی المذهب نظر خود
را تأیید مینمود و هر يك مشغول رد و قبول

(۱) وراجع بوسائل اخوان الصفا میدانیم
۵۱ رساله بوده و کسانی که از علوم عصر اطلاعاتی
کافی داشته و از فلسفه هم مطلع بودند بنگارش
آنها اقدام کرده اند راجع برسدن اخوان الصفا
و درجه تاثیر آن در تمدن اسلامی در رساله دیگر
بحث خواهد کرد

این طریقه و رد آن مذهب بودند در این گیرودار
خیام بی اینکه مثل سائرین بر طبق اصول خطابه
و جدل برد آن نظریه و قبول این طریقه پردازد
با همان فکر آزاد که نتیجه عدم تعصب و عمیق
نظر وی بود صراحة میگفت :

قومی متفکرند در مذهب دین
جمعی متحیرند در شك و یقین
ناگاه منادیی در آمد ز کمین
کای بیخبران راه نه آنست و نه این
اینک بعد از آنکه مختصر اطلاعی بر
اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خیام پیدا
کردیم باید بدانیم این اوضاع در خیام چگونه
تأثیری کرده و او را بچه طرف متمایل ساخته
است . بطوریکه از مذاقه در سیرت و احوال
وی برمیآید خیام مرد میدان سیاست نبوده

و پیوسته از غوغای عوام بر حذر بوده است
و نیز بطوریکه از رسائل وی بر می آید نه تنها
مذاهب و فرق گوناگون در روح و فکروی
تأثیرات مستقیمی نبخشیده و نتوانسته او را زیر
نفوذ خود بگیرد بلکه میتوان گفت باین
موثر و فکر دقیق خویش خیام در آنها تأثیر
کرده است .

خیام معلوماتی را که مردم بدست
آورده اند و بیان میبaldند بچیزی نمیشمارد و آنها
را عبارت از افسانه میداند که باعث سرگرمی
آنها شده است و میگوید :

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
وز جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند بر روز
گفتند فسانه و در خواب شدند

و در جای دیگر - اینقول معروف را
که گفته اند . الناس نیام اذا ما توافقوا
انتقاد کرده با بیان شیرینی میگوید :
دل سر حیات اگر کماهی دانست
در مرگ هم اسرار الهی دانست
امروز که با خودی ندانستی هیچ
فردا که ز خود روی چه خواهی دانست

فصل دوم

خیام در نظر نویسندگان

باب اول نویسندگان ایرانی

۱ - چهار مقاله عروزی :

مهمترین سندی که ارباب فضل و تحقیق آن را در این باب معتبر دانستند بیان ابوالحسن احمد سمرقندی صاحب چهار مقاله است که بندهت حکیم رسیده و میگوید : (در سنه ست و خمس مائه شهر بلخ در کوی برده فروشان سرای (امیر ابوسعید جره) خواجه امام عمر خیامی و خواجه (امام مظفر اسفرائی) نزول کرده بودند من بدان خدمت پیوسته بودم در

میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم
که او گفت گور من در موضعی باشد که
هر بهاری شمال بر من گل افشانی کند مرا این
سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوئی گزاف
نگوید . چون در سنه ثلاثین و خمس مائه
بنیشابور رسیدم چند سال بود تا آن بزرگوار
روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از
او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود
آدینه بزیارتش رفتم و یکی را با خود ببردم که
خاک او را بر من نماید مرا بگورستان جر
یا (حیره) بیرون آورد . بردست چپ گشتم
در پائین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و
درختان امرو و زردآلو سر از آن باغ بیرون
کرده و چندان برك شکوفه بر خاک او ریخته
بود که خاکس در زیر گل پنهان شده بود

مرا یاد آمد حکایتی که بشهر بلخ از اوشنیده
بودم گریه بر من افتاد که در بسیط عالم واقطار
ربع مسکون او را در هیچ جای نظیر ندیده بودم
وباز در محل دیگر گوید (در زمسان سنه
ثمان و خمس مائه) بشهر مرو سلطان کس
فرستاد بنخواجه بزرگ (صدرالدین محمدبن
المظفر رحمة الله) که خواجه امام عمر را
بدوی تا اختیاری کند که بشکار رویم که اندر
آن چند روز باران نیاید و خواجه امام عمر
در صحبت خواجه بود و در سرای او فرود آمدی
خواجه کس فرستاد او را بخواند و ماجرا با
وی گفت برفت او دو روز در آن کردد اختیار
نیکوی کرد و خود برفت و با اختیار سلطان برنشاند
چون سلطان برنشست و یک بانگ زمین برفت

ابر در کشید و باد برخاست . برف دمه اندر
ایستاد خنده ها کردند و سلطان خواست که
باز گردد خواجه امام گفت ، پادشاه دل فارغ
دارد که همین ساعت ابر باز شود و در این
پنج روز هیچ نم نبود و واقعاً در آن چند روز
کسی ابر ندید . احکام نجوم اگر چه صنعتی
معروف است . اعتماد را نشاید و باید که منجم
در آن اعتماد نکند و هر حکم که کند حواله
با قضا کند . نظامی کتاب چهار مقاله را در
۵۵۰ هجری بنام حسام الدین شاهزاده غوری
تالیف کرده و صراحة میگوید در سنه ۵۳۰
چند سال بود که خیمای روی در نقاب کشیده
بود و اگر چه کلمه چند مجمل است و هر کس
چیزی راجع بآن گفته ولی این رای در نزد
بیشتر محققان و شرق شناسان مورد قبول واقع

شده و عموماً بقول چهارمقاله برای آنکه معاصر حکیم بوده و او را ملاقات کرده از وی سخن میراند اعتماد کرده اند .

۲- آ تشکده چنین مینگارند - خیام

وهو عمر گوید با سلطان سنجر بر يك تخت می نشسته و با (نظام الملك) و حسن صباح طفل يك دبستان بوده ، . . تا آنجا که عمر خیام باقطاع چند محل زراعت در نیشابور از اوقناعت کرد رباعیات را بسیار خوب می گفته .

۳- ریاض العارفین رضاقلیخان هدایت

در ریاض العارفین میگوید خیام نیشابوری - از مشاهیر حکمای جهان و از نوادر شعرای زمان خود بوده است با سلطان سنجر بر يك تخت می آسود و از آن پس اشاره بحکایت معروف حسن و خواجه نظام الملك و خیام میکند و در

آخر میگوید يك چند زهدی بکمال داشت - و
همت بر مجانبیت از هوی و هوس میگماشت و
چندی نیز ابواب ملامت بر رخ خود گشود و
بطریقه ملامتیه رفتار مینمود مجملاً حکیمی
است هوشیار و رندیست عالی تبار رباعیانش متین
و بعضی از آنها چنین است (در اینجا چند رباعی
از خیام نقل میکند)

۴ - مجمع الفصحاء . و باز در مجمع -

الفصحاء ص ۲۰۰ در ذیل خیام نیشابوری
میگوید . حکیمی فاضل بود اما نیکنام نیست و
در زمان سلاجقه ظهور نموده و با سلطان سنجر
نهایت محرمیت داشته گویند در دبستان با حسن
صباح همدرس بود و در رعایت یکدیگر همانگاه
معاهده نمودند وی مایل بر باعی گوئیست و فانش
در ۵۱۷ و رباعیات حکیمانه بخته نکه دارد .

باب دوم تاریخ نویسان

بهترین معرف مقام ارجمند این فیلسوف
اثر های جاودانی و ترشحات فکری او است و از
مطالعه و دقت در آن میتوان بعظمت مقام وی
پی برد ولی از آنجائیکه همواره بزرگان در
محیط کشور خود و نیز در عالم تأثیرات شگفت
انگیزی مینمایند مطالعه اقوال دیگران
راجع به آنها میتواند نفوذ فکری و معنوی آنها
را در محیط بما نشان دهد خوب بختانه خیام
از کسانی است که نه تنها در محیط تمدن
اسلامی بلکه در دایره وسیع تمدن انسانی تأثیر
کرده است از این جهت باید بیانات دیگران را
راجع بوی بدانیم تا معلوم شود دیگران با کدام
نظر باین فیلسوف نگاه میکردند اینک مختصری

از بیانات مورخین را در این زمینه نقل میکنم

۱ - علی بن القاضی الاشراف یوسف القفطی

میگوید خیام امام خراسان و علامه زمان بتدریس

علوم یونان می پرداخت و در فلسفه یونانی تمت

می کرده بعضی متصوفه از ظواهر اشعار وی فریب

خورده و او را از خود دانسته اند . تا آنجا که

میگوید مردم در دیانت وی زیان به بد گوئی

کشودند بر جان خود بترسید و قدری زبان و قلم

خود را محدود کرد و سفری به حج رفت و هنگام

مراجعت مردم بغداد خواستند از وی استفاده

کنند . باب معاشرت را بروی مردم بیست و از

آنجا بوطن مالوف خود بازگشت کرد و در کتمان

اسرار خود می کوشید ولی در حکمت و نجوم

بی مانند بود و بدانش وی مثل می زدند در آن

آنجا اشعار عربی بلندی از وی نقل میکنند که

تنها بدکر يك شعرش میپردازم :

اذا كان محصول الحیوة منیه

فسیان حالا کل ساع وقاعد

ترجمه شعر فوق چنین میشود .

چه مرك است فرجام این زندگانی

چه کوشش کنی یا که بر جای مانی

۲ - زکریا بن محمد بن محمود بن

قزوینی صاحب (آثار البلا دو اخبار العباد) (۶۷۴

هجری تالیف شده) میگوید : عمر خیام حکیمی

با انواع حکمت مخصوصا در حکمت ریاضی دانا

بود در عصر سلطان ملکشاه میزیست و این

سلطان اموال فراوانی بوی داد تا آلات رصد

کواکب را خریداری کند ولی بزودی سلطان

برحمت ایزدی پیوست و این مهم انجام نیافت

و میگویند فقیه ناپسندیده اخلاق هر روز قبل از

طلوع آفتاب بخدمت حکیم می‌رسید و از درس
و محضر فیلسوف استفاده می‌کرد و چون روز
بر فراز منبر می‌شد ، زبان بطمن و دق آن بزرگوار
میگشود .

چون خیام را از این معنی آنگهی دادند
مخفیانه چند نفر طبال و بوق زن و جمعی از طلاب را
بخواند و بیخانه پنهان کرد هنگامی که فقیه مزبور
بعادت مالوف به منزل وی درآمد امر داد طبالان
و بوق زنان باد بیوق کرده و طبل زدند و چون
مردم گرد آمدند آن‌ها را مخاطب ساخته گفتند:
این عالم شماست هر روز این جامیآید
کسب دانش میکند و چون از اینجا بیرون
میرود مرا بیدی باد مینماید . هرگاه من آنم
که او میگوید چرا برای دانش آموزی باینجا
میآید . و هرگاه میخواهد کسب دانش کند چرا

نام مرا بزشتی میبرد .

۳ - و شهرزوری در (ترمه الارواح
و روضة الافراح) راجع بخيام ميگويد (عمر
خيام که آثار و ميلادش از نيشابور است در حکمت
تالی بوعلی سینا بود ولی دارای اخلاقی پسندیده
نبود کتابی را در اصفهان هفت مرتبه مرور کرد
و چون به نيشابور مراجعت نمود از صفحه حافظه
آنها نقل کرد و چون با نسخه اصلی آنها مقابله
کردند تفاوتی در میان نبود . در فن تصنيف و
تعليم بدي طولی داشت مختصری در طبيعيات
و رساله در وجود و رساله در کون و تکليف
نوشته و از علوم فقه و لغت و تاريخ اطلاعی
کافی داشت و اتفاق افتاد روزی بر وزیر عبدالرزاق
وارد شد و ابو الحسن العزالي امام قراء در حضور
وزیر بود و سخن در اختلاف قرائتها در آیه ای